

- ای من همه مستی و تو هستی ۱۰۰۷  
 ای مهتری که مهتر ایام نقل تر ۱۰۰۳  
 ای میر شکارافکن دارم دل و دین و جان ۹۰۰  
 این بارگاه کیست که گویند بی هراس ۱۱۷۴  
 این بارگاه واسطه آفرینش است ۱۱۷۴  
 این بکر سخن را بدین سخنج و دلالت است ۶۲  
 این تعیین حاجب است اردانش است ارا بلهی ۱۰۰۴  
 این جام جهان نما که نامش مرگست ۳۰۴ ح ۴  
 این چنین ملکی که دارد شاه ماه ۱۶۷۶  
 این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می گفت ۳۱۸، ۱۰۴  
 این حلاوت که تو داری نه عجب کز دستت ۲۰۰ ح ۵  
 این خسته ز هجران تو در سوز و گداز است ۹۴۱  
 این فسون دیو در دل های کج ۴۱۶  
 این دل و جان خسته را همراه نامه کرده ام ۱۰۶۴  
 این دل هرزه گرد اگر باز بدست من فتد ۱۰۱۱  
 این رسم قدیم است که در میکده عشق ۱۴۴۷  
 این زمستان فراقش نه بپاید چندان ۱۱۳۱  
 این شاهی شاهان را یک روز بقا نبود ۱۰۰۸  
 این شرح بی نهایت کز حسن یار گفتم ۵۳  
 این شعر نو آئین شنود، شیوه شیدا ۱۰۶۲  
 این شور نگر که در جهان افتادست ۱۱۷۹  
 این شوی کش عجزه که دنیا است نام او ۱۰۱۱  
 این عجب بین که دلم بردی و باز از چشمم ۱۰۰۸  
 این عمر چیست برق یحانی، مدار چشم ۱۰۱۱  
 ای محریبی مکن اندیشه که در روز جزا ۱۴۴۷  
 این غزل از من عبث افشانند ۱۰۱۲  
 این نقش خیال تو که بر چشم پر آب است ۱۳۹۸  
 ای ننگ خودی بخویشتن بستم ۱۰۰۷  
 ای وارث تاج و سلکت و افسر سعد ۲۵۶، ۱۲۶۲  
 ای همه هستی ز تو پیدا شده ۳۹۲  
 ای یاد تو اصل راحت و سودم ۱۰۰۷  
 ای یار جفا پیشه وفا نیز گهی کن ۹۲۳ ح ۲

ب

با آنکه گل بر کام او بدریده لب بگشوده رو ۱۰۱۳

- با ابر باران گشته‌ام ۱۵۱۶  
 با باد دوران کرده‌ام ۱۵۱۶  
 با باغبانان در چمن ۱۵۱۶  
 با چنین پایه شعر، خوشتر آنک ۱۱۳۰  
 با حکمش عقل صد حکیم سقیم ۱۰۱۶  
 با خصم ملک آنچه تو کردی به یکی رای ۱۰۶۱  
 باده ناب همی نوش که در مذهب ما ۱۵۸۱  
 باز فی الجمله هدیه‌ای دادم ۱۱۳۰  
 بارها در فارسی‌نامه گفته‌ام ۱۶۷۶  
 بازآ و بکش زارم کز کف سپر افتاد ۹۴۱  
 باز از شراب غیر برافروختی چرا ۱۴۷۸  
 باز بچندی سر آن خیره سر ۱۸۷  
 باز بلند همتم کبک دری شکار سن ۱۰۱۴  
 با زر بهم باز نهاده لب هر دو ۱۳۰۷  
 باز سپاه ناز را، تاخت به شهر بند دل ۱۰۶۴  
 باز شد مهر جهانگیر به اورنگ حمل ۱۲۸۶  
 باز کن لب به سخن گر همه دشنام دهی ۱۴۰۳  
 بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه ۱۱۴۶  
 با سر زلف تو سودا چه کنم گر نکنم ۱۱۳۱  
 با شاخه‌ها اخضر شدم ۱۵۱۶  
 باشد به سرم شوق خرابات که عمریست ۱۲۸۶  
 باشد غرضم آنکه ستانم زر خود را ۱۵۷۰  
 با طیبب خویش درد خویش پنهان چون کنم ۹۵۷  
 با عاشقان دل شده دست از جفا بدار ۹۶۱  
 باغ بهشت است و سرخ گل به سر شاخ ۱۰۱۶  
 باغ تفرج است و بس ۱۲۳۵  
 باغ را راستگهی خرم و خندان پس از این ۱۱۳۱  
 باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است ۵۳۶ ح ۸  
 باغ سزین چو بارگاه سلیمان ۱۲۳۹  
 با فر سلیمان و با دانش آصف ۱۰۶۲  
 با فلان گفتم ای پسر، پدرت ۹۵۰  
 با قد خم گشته بی طاعت کشیدن آه سرد ۱۳۹۴  
 با قضا بر نمی‌توان آمد ۷۳۲  
 با کین تو هر رحمت و طاعت شده باطل ۱۰۶۲  
 با لعنت باده با شر زمانه ۶۵

- با ما که نهنک بحر صبریم ۱۵۱۱  
 بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار ۱۴۱۸ ح ۱  
 با مهر خود آمیخته‌ای آب و گلم ۱۰۹۳  
 با مهر علی «بلند اقبال» چه غم ۱۰۷۶  
 با می کشان تطاول سرما چه می کند ۱۰۸۳  
 بانگ بلبل هر سحرگاهی به سان بانگ نای ۱۲۴۳  
 بانگ بلند می زخم بر همه فاش می کنم ۱۰۱۳  
 باورم ناید که شد در پوست معجون بهر دوست ۱۱۵۷  
 بیارد یکی برف ز ابر سیاه ۱۴۷۳  
 بسته پای دل و دست جور بگشاده است ۱۰۹۹  
 بین ای سلک جم زین و جد و جام جم به دور آور ۱۴۴۸  
 پیرسید و گفت از کجا رانده‌ای ۱۴۶  
 پیوشید خفتان و خود برنشست ۱۴۳  
 پیوید نرم بر گردون، بگرید زار در هامون ۱۴۲۰  
 بتکده و دیر و برهن ز تو ۱۵۱۲  
 بجز آستان رحمت بجز از پناه همت ۱۰۲۱  
 بجز آنچه گفتم در او هیچ نه ۱۵۱۳  
 بجز اوستاد در درسم ز کس دگر نترسم ۱۰۲۱  
 بجز لطفی که او با ما ندارد ۱۱۳۱ ح ۲  
 بجو تاریخش از تاریخ بیدل ۱۱۸۵  
 بحر را گنجانند ار کس در سبو ۱۶۷۵  
 بحر علوم و گنج فضائل که ذات اوست ۱۰۹۷  
 بختم آورده به صد خون جگر تا در دوست ۱۵۱۵  
 بخت قمر سی و ناله نمی کند به سحر ۱۷۰، ۱۲۳۰  
 بخوانده‌ایم فراوان در محقر عمر ۱۰۷  
 بخواه جام صبوحی به یاد آصف عهد ۳۰۳ ح ۲  
 بدان مهتران گفت از این کوهسار ۱۴۷۳  
 بدستی عاشق از سنگ سلامت خانه می سازد ۱۱۷۸  
 بدش نام میرزاتقی خان راد ۱۵۰۴  
 بدن مصر و هوا فرعون همان نفس و من موسی ۱۱۷۱  
 بدو گفت بهرام کای بد کنش ۱۴۶  
 بدو گفت رستم که شه دیرگه ۱۵۸۳  
 بدو گفت سهراب فرمانبرم ۱۵۸۵  
 بدو گفت سهراب کای نامجو ۱۵۸۴  
 بد و نیک کار دوران چه به ما نشد حوالت ۱۵۱۰

- بنده ساقی شراب لایزالی ۱۱۶۲  
 بدیدم لاری بسی باشکوه ۱۵۰۳، ۳۱  
 برآب روشن فرود آمدند ۱۴۷۳  
 برآری سری را به چرخ بلند ۴۸۵  
 برآمد پادشاه اختران بر منظر گردون ۹۴۶  
 بر آن شد که تا آزمایش سرا ۱۵۸۳  
 بر آن مرزبانان چنین گفت شاه ۱۴۷۳  
 برادر به من گفت ای نور چشم ۱۰۵۱  
 برای خاطر صحبت بنال زار ای چنگ ۱۵۱۱  
 برای رویت روی هلال ماه رخان ۱۳۳۷  
 برای قتل مستان زان لب و چشم ۱۵۱۰  
 بر باد مکن تکیه که این بالش زردوز ۱۱۰۰  
 برهط مریضی بر معن ۹۴۲  
 بر پریشانی که من یک عمر در دل داشتم ۱۱۲۷  
 بر تن اجرام بیم از کر و فرت ۱۵۷۰  
 بر تنم هر سوی همچون خنجر است ۱۰۸۲  
 برخاستی و ز خلق برخاست ۱۵۱۰  
 بر خویش بندم چند و چند این زهد بدفرجام را ۱۵۱۰  
 بر خویش تو بر نوشته ای احسان ۱۰۰۷  
 برخیز و به آبی آتشم را بنشان ۱۰۷۹  
 برداشت سر یکتن زجا فرمود این مصراع را ۱۲۷۹  
 بر داوریت از لطف هر روز عنایت باد ۱۰۱۰  
 برد دل و جان من از نگهی چشم تو ۱۰۷۷  
 بر درگه توری نهادم ز سر صدق ۱۰۶۲  
 بر دو پای توسن گردون عقالت ۱۵۷۰  
 برده غمت قرار من هم ز کف اختیار من ۱۰۱۸  
 بر رسته لاله از وسط سبزه در چمن ۱۵۶۵  
 بر سپری چون سپر آسمان ۷۴  
 بر سر کوی بتان خواهم دل دیوانه ۱۱۶۶  
 بر سر کوی توأم دائم و از بی خبری ۱۱۳۱  
 بر سر هر شاخساری مرغکی است ۱۴۳۱  
 بر سر هر نرگسی ماهی تمام ۱۴۳۱  
 بر سینه ات ای کاش نهم سینه خود را ۱۱۷۷  
 برفت از برم آنکه بودت پدر ۱۰۵۱  
 برفت صدر جهان میرزاشفیع و به جایش ۷۱۸

- برفتند یک روز و یک شب بهم ۱۴۷۳  
 بر فرق نسرين و سمن، چتر شقایق شقه زن ۱۵۱۳  
 بر فکن پرده ز روی و بفروز آتش حسن ۱۰۷۹  
 بر قله او فلک، حصاری ۱۶۲۸  
 برگ درویشی نسازی لاف بیخویشی مزن ۱۰۰۱  
 بر لاله زار، لاله نعمان سرخ او ۱۳۸۸  
 بر لوح تربتم ننویسند غیر از این ۱۵۱۵  
 بر بسند خاقانی زد تکیه شه ایران ۷۵، ۴۲۹  
 بر بن که چونام خویشتن تا هستم ۱۲۶۲  
 برو از خطه شیراز و گشایش مطلب ۱۱۴، ۱۲۷۶  
 برو گنج فناءت جوی و کنج عافیت بنشین ۱۱۶۳  
 برومندی سینه زافیون بود ۱۰۵۲  
 بر هر نظری کنم از وی اثری هست ۱۱۷۴  
 بر هستی خویش و نیستی من ۱۰۰۷  
 برهنه گشته در وی همچو در حشر ۱۲۳۴  
 برید باد صبا دوشم از ره شبگیر ۱۰۸۷  
 بریدیم از سال و از جان تمام ۵۳۸ ح ۴  
 بزرگان چو در پارس گرد آمدند ۱۴۴  
 بسا سالها، برفها شد پدید ۱۵۰۴  
 بساطی سبز چون جان خردمند ۱۲۴۸  
 بسان مجمر میناست کز مشبک او ۱۴۱۸  
 بس بگردید و بگردد روزگار ۹۰۶ ح ۱  
 بس در طلبش کوشش بیفایده کردم ۱۴۰۶  
 بس راه سپردیم و کمال همه کس را ۱۱۶۰  
 بس کن که گزاف است بر صدر جهان لاف ۱۰۶۲  
 بسکه از چشم ترم خون دل آید بیرون ۱۰۰۸  
 بسکه از مرحمت دوست بلند اقبالم ۱۰۷۷  
 بسکه به عهدش رسوم جور براقناد ۱۰۱۶  
 بسکه زرد است رخس از غم اطفال و عیال ۱۲۴۹  
 بسوزانیم و بر بهشتم بری ۱۰۵۲  
 بسوزم عالم ارکارم نسازی ۱۱۶۸  
 بسی آسان نمود اول غم دریا به بوی سود ۱۱۶۳  
 بسیار ثنا گفتیم درباره این و آن ۱۰۰۸  
 بشد مردم لاری درستوه ۱۵۰۴  
 بشکن شکوه ایوان بنشین به صدر ایوان ۱۰۱۳

- بشنو الفاظ حکیم پرده‌ای ۸۵۹  
 بشنو ز من این نصیحت بی‌خم و بیج ۱۴۴۷  
 بفراز چتر میری بفروز تخت شاهی ۱۰۱۳  
 بفرمایم اکنون که جویند باز ۱۵۰  
 بفرمود تا بیگساران خویش ۱۵۸۴  
 بفرمود کانجم یکی داستان ۱۵۸۳  
 بگذار شهر غربت به درآ ز چاه عزلت ۱۰۱۳  
 بگذشت ز هجرت پس سیصد، نودواند ۱۴۹۸  
 بگذشت یا بر من و ازپی برفتمش ۹۵۰  
 بگرفته بر اطراف رخت شک سیاه ۹۴۸ ح ۱  
 بگرید کوه در سرگ جوان ۱۴۴۷  
 بگفت این و روسوی ایران نهاد ۱۵۸۴  
 بگفتمش که مها این نموده، واقع نیست ۱۳۳۷  
 بگفتند در کشور فارس هست ۱۵۰۴  
 بگفتند ما را به جانی بپر ۱۵۰۴  
 بگو به ساقی اگر با منت سر یار است ۱۰۹۹  
 بگوئید این لار را لاری ۱۵۰۳  
 بگویند جانی است در لاری ۱۵۰۵  
 بلبل آواز بر کشیده چوکوس ۱۲۳۴  
 بلبل در مدح شه چومرد عروضی ۱۰۱۶  
 بلبل ز یک سوار شغف، دارد نوای چنگ و دف ۱۵۱۴  
 بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل ۳۰۴ ح ۴  
 بلعجب حالتی پدید آمد ۳۳۷  
 بلی گر بر جناب در که جم التجا آری ۱۲۸۴  
 بلی گر چه باشد گران کوه پیل ۱۵۸۳  
 «بنارو» «بلاوو» تفاوت نداشت ۱۵۰۵  
 بنده او چه ماه و چه برجیس ۱۱۶۵  
 بنده حلقه به گوش تو «فکاری» که شده ۱۲۴۹  
 بنشین و بنشان نگار چین را ۸۶۲  
 بنفشه تاب زلف افکنده بر دوش ۱۲۹۹  
 بنفشه سرزده سر، جای جای در سبزه ۱۲۴۳  
 بنگر به ترنج ای عجیبی دار که چون است ۱۳۰۷  
 بنگر به زخمهای دل بقرار ما ۱۱۶۶  
 بنگر که با نهنگ درآمد ز ابلهی ۱۵۵۴  
 بنگر که خرابکاری و عصیان ۱۰۰۷

- بنگر که رفته رفته کران تا کران گرفت ۱۰۸۳  
 بنگر که شرور نفس چون کرده است ۱۰۰۷  
 بنیاد خانه را برسانند تا به آب ۱۰۸۳  
 بنیاد کرده‌ای که کنی خان و مان ما ۷۳، ۴۱۴  
 بود پیچیده طومار دل از غم ۹۱۵  
 بود تو پیدائی پیدای من ۱۵۱۲  
 بود توشه‌ام کم سفر بس دراز ۱۰۵۲  
 بود چون بال تدبیرم شکسته ۱۰۵۸  
 بود چون سایه خدای جهان ۴۲۹  
 بود ذات شریف شهریار خطه امکان ۹۴۶  
 بود زور زانو مرا از عصا ۱۰۵۲  
 بود زین کهنه بنیاد زمانه ۱۱۵۵  
 بود ظل الله تاریخ جلوس ۷۵، ۴۶۹  
 بود که سخره انگشت دیوی را نگین جم ۱۲۸۳  
 بود محال ترا داشتن امید محال ۷۲۵ ح ۱  
 بود مرده آنکس که ناستش بمرد ۱۵۷۲  
 بود من خاف مقام ربه ۱۳۹۹  
 بودند از سران امیه چهارده ۱۹۸  
 بود نیلوفر اندر چشمه آب و شکفتی بین ۹۴۶  
 بوده از روز ازل، عشق بتان پیشه ما ۹۶۱  
 بوستان افروز پیش ضمیران ۱۴۳۱  
 بوی بهشت می وزد از سر خاک کوی تو ۱۰۱۷  
 بوئی اگر از خلق تو در چین ببرد باد ۱۰۶۲  
 به آدمی نتوان گفت مانند این حیوان ۶۳۲  
 به آسوزشت در رجا و اثم ۱۰۵۲  
 به آن آب روشن سر و تن بهشت ۱۴۷۳  
 به آن الفاظ جان بخشای احمد ۹۳۹  
 به آن حرفی که عیسی گفت در مهد ۹۳۹  
 به آن کت نور پاک از نور او بود ۹۳۹  
 بهار بس بدیع است این گرش با ما وفا بودی ۱۳۴۷  
 بهار عالم حسنش دل و جان زنده می دارد ۱۱۶۴  
 بهار و دی، شب و روز، این چهار آمده جمع ۱۴۴۶  
 به اصطخر بد با بک از دست اوی ۱۴۷  
 به افراسیاب آگهی چون رسید ۱۵۸۴  
 به امید وصلت از فراق شاد و مسرورم ۱۰۷۷

- بهانه درد دندان کرد و درسانش بود کردن ۱۱۵۹  
 به این گونه بخشش شه افراسیاب ۱۵۸۴  
 به این نیت چو در دل بستم احرام ۱۱۵۵  
 به بزم عشق آن شه مست و بیخود «رازه می گوید» ۹۴۷  
 به بزم معتمدالدوله ام ستودی تو ۱۱۷۴  
 به بزمی چو فردوس آراسته ۱۵۸۳  
 به بیژن بفرمود تا با کلاه ۱۴۷۲  
 به پاک آینه ماند وجود انور تو ۱۱۷۳  
 به پیران بفرمود افراسیاب ۱۵۸۴  
 به پیران چنین گفت سهراب گرد ۱۵۸۴  
 به پیری ز اشک خونین پای تا سر گشته پنهانم ۹۵۴  
 به پیش عدو بازگرد و بگوی ۳۸۱  
 به پیش ما نبود آفتاب را قدری ۱۳۹۴  
 به تار رشته طول اسل مشو پیوند ۱۵۱۰  
 به تاریخ جلوس این به تخت و نقل آن در خلد ۱۴۴۸  
 به تازی کنون خانه پاک خوان ۸۹۳ ح ۱  
 به تماشای چمن گر شوی ای سرو چمان ۱۰۰۸  
 به تو خواهم گله از تندی خوی تو کنم ۱۱۳۱  
 به جان تو که گری تو به صحن گلستان باشم ۱۴۰۹  
 به جان دوست که خوش دولتی است آنکه دو دوست ۱۵۸۲  
 به جایت برم کت نباشد نشان ۱۶۲۸، ۷۸  
 به جانی بانگ مطرب بر کشد ساز ۹۶۷  
 به جز کشت دیمی در او کشت نیست ۱۵۰۴  
 به جز نام نیکو نماند ز کس ۱۵۷۲  
 به جمله این سخن از من به عرض شاه رسان ۱۰۸۷  
 به جواب طبل الست او زولا چو کوس بلا زدم ۱۵۱۱  
 به جهرم یکی مرد بد بدنژاد ۱۵۰  
 به چشم خفته شب کوتاه نماید ۱۱۶۲  
 به چشم خویش دیدم در گذرگاه ۷۳، ۴۱۴  
 به چو گوئی پر، آکنیده به مشک ۱۲۳۶  
 به چه اندیشه ام از خاطر ناشاد روی ۱۱۷۵  
 به خارج بود نهر باصفایی ۱۱۵۶  
 به خلد کوثرم دیگر چه حاجت ۹۸۹  
 به خون ای برادر میالای دست ۷۳، ۴۱۴  
 به خیل و سپاه قیامت شکوه ۴۰۳



- به دانش این تن عریان من گواه من است ۱۱۷۳  
 به دربان درت یعنی به جبریل ۹۳۹  
 به در بر یکی مرد بد از فسا ۱۴۹  
 به درگاهی فرستم قاصد آه ۱۰۵۸  
 به دست آری کماهی نسخه ماهیت اشیاء ۱۲۸۴  
 به دست و پا زدن مانند جولاء ۱۱۵۵  
 به دشت و که آنان که جا ساخته ۱۵۰۹  
 به دوزخ نیز مانند از آن رو ۱۲۳۴  
 به ده سالگی شد یکی پهلوان ۱۵۸۴  
 به راهش خانه‌ای از نی بنا کرد ۱۱۷۹  
 به راه عقل سالک راست بر دل ۹۴۷  
 به تاریخ می گوید وقار ۱۰۰۷ ح ۱  
 به ردوری منی در جام ریزد آفرینش را ۱۲۸۳  
 به رفتن چون مهیا گشت کارم ۱۱۵۵  
 بهر کار کردم ترا آزمایش ۶۶۶  
 به روزار بود گرم و خشکم غذا ۱۰۵۲  
 به روز حشر که اعمال خویش عرضه دهم ۱۱۲۹  
 به روزگار مرا روزگار میمون است ۹۴۶  
 به روی دیده افشاند سر زلف ۱۲۸۶  
 به ره بر یکی چشمه آمد پدید ۱۴۷۳  
 به زخم تیغ و گرز قلعه گشائی ۲۴۲  
 به زخمش پنبه می باید فراوان ۱۱۵۵  
 به زینت چو گردن به رفعت چو کیوان ۱۲۳۶  
 به سال سیصد و پنجاه و هفتم ۱۴۹۸  
 به سرباز هوای دیگرستی ۹۸۹  
 به سر تربت من گر گذرد اهل دل ۱۴۴۷  
 به سه گنبدان و صطخر گزین ۷۸  
 به سه گنبدان ستخر گزین ۲۵۳  
 بهشت است او از این معنی که هرگز ۱۲۳۴  
 بهشتی از طراوت سبز و خرم ۱۱۵۵  
 به شرط آنکه چون مردان به گوش هوش نبیوشی ۱۲۸۴  
 به شصت و سه عمر کنون در رسید ۱۰۵۱ ۱۳۲  
 به شکل جدول تقویم در وی ۱۲۳۴  
 به شهر کجاران به دریای پارس ۱۴۶  
 به شیراز آمد و ناگه شعری در میان افتاد ۱۱۵۹

- به صحبت چو بسیار رغبت کنم ۱۵۰۹  
 به عبرت نظر کن به آل مظفر ۳۲۳  
 به عهد سلطنت شام‌شیرخ ابواسحق ۳۰۴، ۱۹۶۰، ۱۱۴۶، ۱۳۷۴  
 به غیر از چشم و ابرویت که دیده است ۱۴۰۱  
 به غیر چهره و زلفش ندیده‌ام که کسی ۱۴۴۶  
 به غیر مهر تو بیرون نیایدم ز عروق ۱۳۳۷  
 به غیری، مهربان، با ما به کینی ۱۴۲۷  
 به فارس معتمدالدوله حکمران آمد ۱۰۷۶  
 به کاوسی و رستم شکست آوردند ۱۵۸۴  
 به کنج گنج قناعت نشسته را غم نیست ۹۴۱  
 به کویت «سائل» بسکین چه باشد ۱۴۲۷  
 به که درین گفته معجز بیان ۷۴، ۴۱۳  
 به گرد لب آن دو زلف چو عقرب ۱۱۷۱  
 به لهراسب بسپرد و کرد آفرین ۱۴۷۲  
 به لهراسب فرمود تا بازگشت ۱۴۷۳  
 به مدین شیر جم بر طور سینا تاخت موسی را ۱۲۸۴  
 به موزی بمالی سر نره شیر ۲۳۴  
 به نازار کسی پرورد در کنار ۱۰۷۲  
 به نام خداوند دانای پاک ۱۵۸۳  
 به نور فطرت خود می‌رویم در ره عشق ۱۴۴۰  
 به وصف رفعت و جاه جلال او این بس ۱۰۷۶  
 به هر اراده که باشد شود ز حق منصور ۴۸۸ ح ۳  
 به هر کار خواهی قدم پیش نه ۱۰۵۱  
 به هر گوشه‌ای چشمه و جوی بود ۱۵۰۳  
 به هر گوشه دوسرغک گوش بر گوش ۱۲۴۸  
 به همه دیار رفتم ز همه نشان گرفتم ۱۰۱۳  
 به هواداری او ذره صفت رقص کنان ۱۱۶۳  
 به هومان و گرسیوز نامدار ۱۵۸۴  
 بیابانی است عشق ای دل که پیدا نیست پایانش ۱۰۹۹  
 بیابانی به پیش اندر که دروی ۱۵۱۵  
 بیا به مصر دلم تا دمشق جان بینی ۶۶، ۱۰۶، ۲۹۲  
 بیار باده که در بزم چرخ شکل هلال ۱۳۳۶  
 بیا که از غم ایام نوش من نیش است ۹۴۱  
 بیا که رایت منصور پادشاه رسید ۷۸، ۱۰۴، ۳۲۱  
 بیامد بر تاجور سوфра ۱۶۰

بیامد سوی پارس کاوس کی ۱۴۱  
 بیاموزندت آدم وار درس علم الاسماء ۱۲۸۴  
 بیاوردش از پارس پیش قباد ۱۶۱ و ۱۶۲  
 بیا یک روز با ما در خرابات ۱۰۸۳  
 بی تو چو شمع کرده ام خنده و گریه کار خود ۱۱۵۷  
 بیحاصل است ناله و افغان ما که یار ۱۰۱۹  
 بیدمشک است بشیری ز بر یوسف گل ۱۱۳۱  
 بی رهنما و بدرقه صحبت مکن سفر ۱۵۱۱  
 بی ستونی ز باد کلک انگیخت ۱۲۴۱  
 بیشتر از مرگ خود ای خواجه میر ۱۱۵۷  
 بیشتر زین نتوان گفت که این دل چه کند ۱۴۰۳  
 بی غم نبود دمی اگر دل دل ماست ۱۱۶۲  
 بیک جاسم ز ننگ نام کردند ۱۵۱۰  
 بینا ز فیض مکرمتش هر که را بصر ۹۴۴  
 بینائی و مهربان به حال من ۱۰۰۷  
 بیهده از بهر قتل او که محال است ۹۹۷  
 بیهده مرو در پی هر زاهد واعظ ۱۱۷۴

پ

پادشاهها چون رعیت پروری ۱۶۷۶  
 پادشاهها خسرو عنقای عالی همت ۳۹۷  
 پادشه روم و شه کامگار ۷۲، ۴۰۸  
 پاکی و ناپاکی از تو گشت پدید ۱۱۶۵  
 پدر را از او داشت مادر نهان ۱۵۸۴  
 پدرکش پادشاهی را نشاید ۲۰۷، ۳۴۵  
 پر از میوه و سبزه و آب و گل ۱۳۰۷  
 پراکنده شد مردم لاری ۱۵۰۴  
 پرده از روی لطف خود بردار ۶۲۷  
 پرده بردار و خودنمایی کن ۱۱۶۵  
 پر سرو کند باغ خرامد چو بهستان ۱۰۶۲  
 پر شد از بیداد عالم تیغ داد شه کجاست ۱۰۹۰  
 پرند مرغکان گستاخ گستاخ ۱۲۴۸  
 پروانه وار پیش رخس جان دهم اگر ۱۰۱۹  
 پری رخان چو به عشاق خویش ناز کنند ۱۵۸۲  
 پس از آنچه دوران زمن بوده است ۱۰۵۲

- پس از سی چله بر من کشف شد این راز پنهانی ۱۱۵۸  
 پس از عمری به دستم گرمی دیرینه می‌آید ۱۳۱۵  
 پس از مرگش آمد برادر مرا ۱۰۵۱  
 پسرگر تو زانی ایا نوشخند ۱۵۸۴  
 پنداشتم ز آمدنش غم رود ز دل ۱۳۱۵ ح ۲  
 پند واعظ مشنوباده دیرینه بیار ۱۰۲۲  
 پهلوی سگ تو جاست ما را ۱۱۷۹  
 پیچیده چون طنابم زین سایبان معلم ۱۱۷۱  
 پی خوان دعوت عشق او همه شب ز خیل کروییان ۱۵۱۱  
 پیر است چرخ و اختر بخت تو نوجوان ۳۳۹  
 پیرامن او سه چار فرسنگ ۱۶۲۸  
 پیراهن کهن غم سازگار است ۶۵  
 پیرایه بسته غیرت هر هشت روزه‌ای ۱۵۱۲  
 پیش قضا هر چه حکم اوست مطاع است ۱۰۱۶  
 پیشه او خسروی، شیوه ما بندگی ۱۰۶۳  
 بی غسل آنکه روی آرد به این در ۱۱۵۵  
 پیکر کوه ندانم ز شقایق شده سرخ ۱۲۸۶  
 پیل ابر کجک برق چو آمد به خروش ۱۱۳۱  
 پیوسته به قصد ما از این دشت ۳۲۴

## ت

- تا بگردد ماه بر گرد زمین ۱۶۷۶  
 تا به دام آورش دانه‌ای از اشک فشام ۱۲۸۶  
 تا به دامان تو ما دست تولا زده‌ایم ۱۰۹۰  
 تا به عزیزی رسد به خواب زمانه ۹۹۶  
 تا به قزوین آمدم آبایش جانم نماند ۶۸، ۴۱۷  
 تا به گردون فسحت میدان رخست ۱۵۷۰  
 تا به یکی تجربه آموختن ۹۳۷  
 تا توانی تخم نیکوئی فشان ۱۰۷۶  
 تا توانی «عالی» از بی دانشان دوری گزین ۹۴۴  
 تا تو به زلف عنبرین شانه زدی و غالیه ۱۰۱۴  
 تاج بنهاده چو کی، نرگس شهلا بر سر ۱۲۶۱  
 تا چند همدرسی کنم ناپختگان خام را ۱۵۱۰  
 تا چو دمد سبزه زار فصل بهارست ۱۰۱۶  
 تا چهره بخاک دوست سوزم ۹۱۷

- تا حشر ادیب گر ز وصفش خوانی ۱۱۵۶ ح ۱  
 تا حق به دو چشم سر نیبم هرگز ۱۴۳۸  
 تا خط سبز تو دیدم به لب، آن دم گفتم ۱۴۲۸  
 تا خلق بیاسایند، بر بستر راحت ۱۰۶۲  
 تا دشمن جان نرگس جادوی تو شد ۱۱۷۶  
 تا بود فارس چون درهم دوید ۱۶۷۵  
 تاریخ جلوس آن شه شیرشکن ۳۸۷  
 تاریخ جهان که قصه خرد و کلان ۳۸  
 تاریخش از خرد طلبیدم جواب گفت ۱۵۰۷  
 تاریخ فتح قلعه گنجه «کلید شماخی» است ۷۵  
 تاریخ وفات او کنون نعمت گفت ۱۰۱۲  
 تازانه روزگار خوردیم ۱۱۶۹  
 تا زروسیم در جهان باشد ۶۱۷  
 تا زمرگ او همی خاک سیه بر سر کند ۱۳۹۹  
 تا زمیخانه دمی نام و نشان خواهد بود ۷۹، ۵۳۶  
 تازه جوانی ز عرب هوشمند ۷۳، ۱۸۶، ۱۸۷  
 تازه گلها شده در باغ شکفته ز صبا ۱۲۶۲  
 تا عشق یار در سر و دل در هوای یار ۱۴۷۸  
 تا فنا از خود نگردی کی شود باقی به دوست ۱۰۰۴  
 تا کار بخود کنم بسی دشوار ۱۰۰۷  
 تاك انگور کج نهاده کلاه ۱۲۳۶  
 تا کدامین سرز از شیراز اوژنان گردد خراب ۶۹۴  
 تا کرده خدا لوح و قلم را ایجاد ۱۱۶۲  
 تا که ببالید نخل باسق جودش ۱۰۱۶  
 تا که بردم رنج در هر بام و شام ۱۶۷۵  
 تا کی عمرت به خودپرستی گذرد ۱۱۷۸  
 تا نبندم به سر زلف تو آش، زو نرهم ۱۱۳۲  
 تا نپرستنت سخن چیزی مگو ۱۰۷۶  
 تا نخواهندت مخواه ۱۱۷۲  
 تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح ۱۲۰۶  
 تا نه تاریک شود سایه انبوه درخت ۱۴۱۸  
 تا هست خدای جانستان و جانده ۴۲۵  
 تا همه تن نشوی جان همه جانان نشوی ۱۰۷۹  
 تحقیق نکات اهل عرفان ۱۱۷۵  
 ترا آن به که روی خود زشتاقان پیوشانی ۱۱۶۳

- ترا یا نیکوان نسبت نباشد ۱۴۰۱  
 ترا چون حسن بود نام پدر ۱۰۵۱  
 ترا زوئی که در او بار بر تو سنجند ۱۳۳۷  
 ترسم به جان اهل جهان آتش افکند ۱۰۸۳  
 ترکان که چو شیر دروغا بخروشنند ۱۱۴۵  
 ترك پرچهره‌ای عشوه‌گری کرد ساز ۱۰۶۲  
 ترك جان گفتم و فارغ شدم از زاری دل ۱۱۶۱ ح ۱  
 ترك سر کن اگر ت شور محبت به سراسر است ۱۰۳۱  
 ترك سستی کن و می درکش و سرمستی کن ۱۰۷۹  
 ترکی که دلم به دام او در بند است ۹۵۰  
 تسلی گردی خواهی به کام خویش دوران را ۱۱۶۱  
 تسلیم و رضا شعار کن چون «عارف» ۱۴۴۷  
 تصحیف قطر دایره گردد قرین اوج ۸۷۷ ح ۲  
 تعبیه اندر گلوی بلبل شیدا ۱۰۱۶  
 تغاری بشکند ماستی بریزد ۱۶۰۷  
 تفرج هم و اکتساب معیشت ۱۱۵۱  
 تقاضای نظام این شد که تلخی آید از حنظل ۹۴۶  
 تمام به نشود زخمهای سینه فخر ۱۰۹۹  
 تمتع ز هر گوشه‌ای یافته است ۱۰۲۲  
 تمثال رخ ترا به چین بردستند ۱۱۶۸  
 تمکین به که گویم غم دل را که به گیتی ۱۱۶۰  
 تمکین دیدی که جمله دیدی و گذشت ۱۱۶۰  
 تندخو، عربده‌جو، تیرفکن، خنجرزن ۹۵۵  
 تنوری سخت گرم است این علف خوار ۹۶۷  
 تو بودی علت غائی و گرنه ۹۳۹  
 تو بودی و از تو هر چه در من بود ۱۰۰۷  
 توجه نمود او سرا مو به مو ۱۰۵۱  
 تو خود را به غفار بستوده‌ای ۱۰۵۲  
 تو شو تخت شاهی به آئین بدار ۱۴۷۳  
 تو شهاب دیرسوزی بستان ز دیو خاتم ۱۰۱۳  
 تو قاصد ار نفرستی و نامه ننویسی ۱۴۴۷  
 تو قصر قیصرش انگار و دار دارا گیر ۶۵، ۲۶۱، ۱۵۸۸  
 تو که فلس ماهی حیرتی، چه زنی ز بحر وجودم ۱۵۱۲  
 تو گر زالی و گر نیرم مده خاطر به نیرنگش ۱۴۲۰  
 تو معنون نیستی تا حسن لیلی جلوه گر بینی ۱۲۸۵

تو نیز باش رضا گر امان همی خواهی ۹۴۴  
 تو واسطه فیضی ز امکان به قدم ورنه ۱۰۱۰  
 تیرها دزدیده از ترکش تیر ۱۱۲۹  
 تیغ او را نبود طعمه بجز مغز عدو ۱۵۸۱  
 تیغ او روز دغا برق بود بر آذر ۱۵۸۲  
 تیغ بکش چو قاتلم خیز و بکش چو بسملم ۱۰۱۹  
 تیغ شه بهار فرو ریخت ۱۱۷۳  
 تیغ غازی دزد را آلت شور ۶۵،۵۳  
 تیمورشاه زاده شه کز طفیل تو ۱۵۵۳

### ث

ثمر درخت امکان همه حسرت است و خسران ۱۵۱۰

### ج

جام بلور از خم شراب درآمد ۱۱۶۹  
 جامع معقول بود و حاوی منقول گشت ۱۳۹۹  
 جامه جان که به لوٹ غم دهر آلوده است ۱۰۲۲  
 جامه چون سوی سیاوش به تن درپوشم ۱۰۷۹  
 جان به بر تو باختم بهتر از این نبرد کس ۹۵۵  
 جانب هر که با علی نه نکوست ۴۷۹  
 جان خود سازم فدای مصرع صائب کمال ۱۳۹۴  
 جان در طلب وصل تو شیدایی شد ۳۱۸  
 جان گرگان و سگان از هم جداست ۸۲۲ ح ۲  
 جان منزل تست ارنه روزی صدبار ۱۱۶۸  
 جانها مکدر از تو، از ایرا مکدری ۶۱۵  
 جای اندر ظل عرش خالق اکبر گرفت ۱۳۹۹  
 جز به گرد مرکز جاهت مبادا ۱۵۷۰  
 جز حدیث گل روی تو نگوید «خرم» ۱۰۲۵  
 جز رخ ماه طلعتان زیر کمند گیسوان ۱۳۱۵  
 جز سجده بتان نکند تا به روز حشر ۱۵۱۵  
 جز ظلم تنی نیست ز قهر تو به ماتم ۱۰۶۲  
 جز عتاب تو که جان سوزد جان بخشد باز ۹۵۵  
 جز ناله انیس دل بیمار کسی نیست ۱۱۷۸  
 جز یکی پیش مدان ناظر و منظور و نظر ۱۲۸۵  
 جسم چو کاه مرا باد برد و این عجب ۱۴۴۷

- جفا برون مبر از حد و جور کمتر کن ۱۴۷۸  
 جمال صورت اگر با کمال معنی نیست ۱۰۹۹  
 جمعی پی دینند و گروهی پی دنیا ۱۴۲۷  
 جنایت از طرف آن شکسته پیمان است ۳۱۰  
 جنباند او سری به سخن شد مگر سخن ۱۵۵۴  
 جنونم عاقبت کرد از غم آزاد ۱۱۵۵  
 جوان بود سالش سه پنج و یکی ۱۶۰  
 جوانم من ولی هجران طفلی ۱۴۲۸  
 جوانی پس آید در او پنج گاه ۱۵۰۴  
 جوزا سحر نهاد حمایل برابرم ۷۸، ۳۲۱  
 جولان گر دشت احد، خونریز عمر و عبدود ۱۵۱۴  
 جهاننا چه بدسهر و بدخو جهانی ۹۳، ۶۶۶  
 جهاننا سپرور چو خواهی درود ۴۸۵  
 جهان ای برادر نماند به کس ۷۷، ۹۳، ۵۸۱  
 جهان بر ابلقی توسن سوار است ۹۶۸  
 جهان بگشتم و در او به هیچ شهر و دیار ۱۱۷۴  
 جهان بنگاه دیوان است و بر کژی است بنیانش ۱۴۲۰  
 جهان به پاکی شخص تو دارد ۱۱۷۳  
 جهاندار دارا به جهرم رسید ۱۴۹  
 جهاندار کیخسرو دادگر ۷۸، ۱۴۷۲  
 جهان داند بسی خرمن چنین سو ۹۶۷  
 جهانرا ببخشید بر چار بهر ۱۴۵  
 جهان را چنین است رسم و نهاد ۵۲۰  
 جهان را نمایش چو کردار نیست ۲۵۵  
 جهان را همین یک جوانمرد بود ۶۶، ۲۷۶  
 جهان کشتی و جان کشتی نشین، جانانه کشتیبان ۱۰۰۹  
 جهان یادگار است و ما رفتنی ۱۴۷۳  
 جهانی به این خوبی آراسته ۱۵۸۳  
 جهانی پر آشوب شد سر بسر ۱۴۴  
 جهرم بهشتی شد نکو از بهر نیل آرزو ۱۲۷۹

### چ

- چار بودند در اطراف عراق ای شه دین ۴۰۶  
 چار شهراند عراق از پی تخمین گفتم ۴۰۶  
 چرا تبدیل صورت جوهر جسم جمادی را ۱۲۸۳



- چرا تو فرق نیاری یقین را ز گمان ۱۳۳۷  
 چرا چار آخشیج و نه سپهر و هفت اختر را ۱۲۸۲  
 چرا دارد کلاه زر به سر بر، خسرو خاور ۱۲۸۲  
 چرا در قرب و بعد مهر گاهد ماه و افزایش ۱۲۸۳  
 چراغ اهل معنی خواجه حافظ ۱۱۶۴  
 چرا ناید به گوش از طاقدیس دخمه، خسرو را ۱۲۸۳  
 چرخ از دهنش نواله بر خاک انداخت ۲۴۴  
 چرخ بر دوش کشید غاشیه شاهی ما ۳۹۵  
 چرخ راست بخت کاست دهریارت ۱۵۷۰  
 چرخ نهمین گفت به خورشید منیر ۱۲۹۷  
 چشم از این دانه دنیا بیوش ۱۰۸۸  
 چشم از جهان و هر چه در او هست بسته ایم ۱۰۷۷  
 چشم خونخوار تو خون همه مسکینان ریخت ۱۰۲۳  
 چشم دل خیره ز خورشید رخس بود و ندید ۱۴۰۳  
 چشم مرا تا به خواب دید حجابش ۱۱۷۰  
 چشم من بر روی تو ای ماهرو افتاد ۹۲۳ ح ۳  
 چشمه ای، کاین حصار فیروزه ۱۲۴۳  
 چشمه حیوان من شد لب جانان من ۱۰۷۷  
 چشمی به مال خواجه که برچیده شد بساط ۱۵۱۸  
 چمنی دید و هوایی خوش و پروازی کرد ۱۱۷۵  
 چنان آفتاب آتش افروختی ۵۲۳  
 چنان بد که در (پارس) یکروز تخت ۱۴۲  
 چنان بد که روزی ز بهر گله ۱۵۳  
 چنان برف بارید بر کوه و دشت ۱۵۰۴  
 چنان بود آن شب احوالم پریشان ۱۱۵۵  
 چنان سر به فلک سوده است سروش ۱۲۳۱  
 چنان مستغرق احوال خود باش ۱۱۴۰  
 چنان منع می شد که در روضه حور ۳۹۱  
 چنان هلال زسی روزه روز گشته ضعیف ۱۳۳۶  
 چند از این آیت پیغمبری ۱۰۸۸  
 چندان بر من زمن بدی آمد ۱۰۰۷  
 چند در این غمگده باشی مکین ۱۵۱۳  
 چند طلب باشد و مطلوب نه ۱۱۶۶  
 چند گردی ز بی نقش نگینی آخر ۱۴۲۸  
 چندی بی علم و مذهب و کیش شدم ۱۱۶۵

- چنین است آئین گردون سپهر ۳۴۸  
 چنین است کردار گردون سپهر ۱۰۷۲  
 چنین جا که خواهند این سروران ۱۵۰۴  
 چنین داد پاسخ سپهدار تور ۱۵۸۴  
 چنین گفت با او خداوند رخس ۵۱۳، ۶۹  
 چنین گفت با سرکشان سوفزای ۱۴۷۳  
 چنین گفت پیران که ای دادخواه ۱۵۸۵  
 چنین گفت دانای آموزگار ۱۵۳۱  
 چو آگاه شد زان سخن سوفزای ۱۶۱  
 چو آگاهی آمد بر شهریار ۱۴۵  
 چو آگاهی آمد به سوی قباد ۱۶۱، ۱۶۰  
 چو آگاهی آمد سوی سوفزای ۱۵۷  
 چو آید به موئی توانی کشید ۶۸۱  
 چو اجزای وجودم هر یکی درد دگر دارد ۱۴۴۷  
 چو از «پارس» قارن به هاسون کشید ۱۴۱  
 چو از پارس لشکر فراوان برد ۱۴۴  
 چو از کار لهراسب پرداخت شاه ۱۴۷۲  
 چو از کوه خورشید سر بر کشید ۱۴۷۳  
 چو از مهر با من بگفت و شنفت ۱۵۰۴  
 چو امیر را مطیعم همه خلق را شفیع ۱۰۲۱  
 چو ایوانی کشیده بر سر آب ۱۲۳۳  
 چو با دان پیروز و چون شیر ذیل ۲۲۳ ح ۶  
 چو بد کردی مشو ایمن ز آفات ۴۱۵  
 چو بر پهلوانی زبان راندند ۸۹۳ ح ۱  
 چو برف از زمین بادبان بر کشید ۱۴۷۳  
 چو بشنید ز سرهر پا کیزه رانی ۱۶۳  
 چو بود از خاک پای خضر دوشم کحل بینائی ۱۲۸۲  
 چو بهره ز تیره شب اندر چمید ۱۴۷۳  
 چو بیژن به شهر سمنگان رسید ۱۵۸۴  
 چو بیخ گیاهی بر آرم زجا ۱۰۵۲  
 چو پاکان شیراز خاکی نهاد ۹۰۳  
 چو پشت عاشق و زلف شکسته جانان ۱۲۲۷  
 چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر ۱۱۶۳  
 چو دارا بر آن کرسی زرنشست ۱۴۲  
 چو در خاک مصلی یافت منزل ۱۱۶۴

- چو درسهه و داسان مام آرمید ۱۵۰۳  
 چو دوست از آن خاندان درگذشت ۳۴۸  
 چو دمسال دیگر درازا کشید ۱۰۵۱  
 چو دهلیز تفنگ از راه بیند ۱۱۵۵  
 چو دیدش جهاندار، برپای جست ۱۴۷۲  
 چو دیوار شهر اندر آورد گرد ۴۶، ۱۳۱۱  
 چو رستم به شهر سمنگان فتاد ۱۵۸۳  
 چو رستم سپاهی برانگیختی ۳۹۲  
 چورینگ وقت ساعت آن سبک پی ۱۱۵۵  
 چو سالش فزون آمد از هفت و هشت ۱۵۸۴  
 چو سلطان گشاید در رستخیز ۴۰۴  
 چو شد فتح علی از تخت خارج ۹۴۶  
 چو طبع مردم شیدا همی کف آورد بر سر ۱۴۲۰  
 چو عباس کشتش به تیغ جفا ۳۴۵ ح ۶  
 چو عقل عاقلان هم پاک و هم ۱۲۳۳  
 چو فردوسی اندر جهان شعر کس ۱۵۸۳  
 چو فرسخ شمردیم و بردیم رنج ۱۵۰۵  
 چو فرمان او شد در گوش من ۱۵۸۳  
 چو کرد عزم حریم وصال گفت سعاب ۹۵۴ ح ۲  
 چو گوش آن کس که دلاک آیدش پیش ۱۱۵۵  
 چو مادر سراسهر در دل نشاند ۱۵، ۱۱۰، ۱۰۵۱  
 چو مرغی کز قفس چشمش هویدا است ۱۱۵۵  
 چو مشفق کس غزل شیرین نگوید ۹۵۵  
 چو منذر به نزدیک جهرم رسید ۱۵۱، ۱۵۲  
 چو موسیجه همه سر بر هوا کش ۸۷۴ ح ۷  
 چون از درون خریزه واقف نشد کسی ۱۱۵۸  
 چون به فضل ایزدی چون به حق بینا شدم ۱۱۵۶  
 چون به هوش آئی با بانگ دف و نغمه رود ۱۵۸۱  
 چون پند پدر اگر چه تلخ است ولی ۹۸۰  
 چون تو مجیری و منت مستجیر ۱۵۱۲  
 چون چشم باز دیده ز دیدن بدو ختم ۱۰۷۹  
 چون حاصل از این زمانه معشوق و می است ۱۴۰۲  
 چون دای فقر فخری، بشنیدم از پیمبر ۱۰۱۳  
 چون در حصن ازلی را گشود ۱۵۶۸  
 چون زاهد خشک ابرتر، برجای خود که مستقر ۱۵۱۴

- چون زخم تازه دوخته ازخون لبالبم ۱۱۷۵  
 چون سپهرم دشمن از یاران چه آید جز فسون ۱۰۹۹  
 چون سرافرازان کوی دوست سربازی کنند ۱۰۹۰  
 چون سروشو آزاد به سربیزی جاویدم ۱۰۲۵  
 چون سیم درون است و چو دینار برون است ۱۳۰۷  
 چون صبا بادل بیمار و دل بی طاقت ۱۱۶۳  
 چون غم فوتش زغمهای دگر افزون بدی ۹۳۹، ۱۳۹۹  
 چون غنچه عقده‌ها بگشاید سرازدل ۱۰۱۹  
 چون غیر دشمنی بردیگر نمی دهی ۱۴۲۷  
 چون که بحر اندر سبو گنجا نبود ۱۶۷۵  
 چونکه بهرام کی قباد کلاه ۱۷۰، ۱۲۴۰، ۱۳۵۸  
 چونکه سردار لشکر روسی ۷۵، ۴۶۴  
 چون نیاوردی تو بحر اندر سبو ۱۶۷۵  
 چون هلاکو ز سراغه به زستانگه شد ۷۶، ۲۶۷  
 چهار عنصر شدند آنکه وجود ترا ۱۰۷۹  
 چه بودش در صلیب زلف و بر چهره آن بت ترسا ۱۲۸۳  
 چه بیان کنم زیزدانی و مهربانی او ۱۰۲۱  
 چه پائی اندر آن بنگه که غول آمد هم آوردش ۱۴۲۳  
 چه جوهر بودش اندر سرو آبا دیده خون ۱۲۸۳  
 چه حشواندوخت شاپور از قلم در دفتر خسرو ۱۲۸۳  
 چه درد، درد دل کرده است اندر این موسم ۹۶۲  
 چه درها بون چه درستان، صف اندر صف گل و ریحان ۱۴۱۶  
 چه دلنشین سر کوئی است کوی یارتو صحبت ۱۵۱۰  
 چهره زرد به کلاهی نخرد پیرمغان ۱۴۴۷  
 چه ساحری است که داری تو در سخن ۱۱۲۷  
 چه سان تاب آورم در هجر دلبر ۱۴۰۱  
 چه سخت روزوشبی دارم از سیاه و سفید ۹۴۱  
 چه سود ار کنم بر جوانی فسوس ۱۰۵۲  
 چه عجب آنکه اگر هم نفس بریان شد ۱۱۵۹  
 چه عشوه کرد ندانم نگار عشوه گرم ۱۱۵۹  
 چه غم ز بی کلهی کاسمان کلاه من است ۱۱۲۹  
 چه فتنه‌ها که زهر سو به پای بود به فارس ۱۰۷۷  
 چه گوئی چیست آن شکل مدور ۷۱، ۱۲۳۳  
 چه نقشی بود، نرد عشق زد بر تخت و امق ۱۲۸۳  
 چیزی اردانی که با دین عوام ۱۰۷۶

چیست اخلاص آن خلاصی یافتن از فکر غیر ۱۰۰۴

### ح

- حاجی اکبر، نام نایش لقب نواب و صدر ۱۳۹۹  
 حاجی سلیمان بک کز او، دنیاودین را آبرو ۱۲۸۰  
 حاسد او را اگر برند به فردوس ۱۰۱۶  
 حاصل عشق بجز خواری و بی قدری نیست ۱۲۸۶  
 حاصل نشد از سعی تو جز نام تفاوت ۱۰۶۹  
 حافظ عمری و هستی بی وفا مانند عمر ۱۱۵۷  
 حالت بخت مرا در چشم خود داده است جای ۱۱۲۷  
 حال من و نگار من جسم دو است و جان یکی ۱۰۶۴  
 حالیا مصلحت وقت در آن می بینم ۷۹، ۵۳۶  
 حدائقش زده پهلو به هشت باغ بهشت ۱۳۸۷  
 حدیث واعظ و منبر نمی کند تأثیر ۱۵۱۱  
 حذر کن از خم گیسوش ای کبوتر دل ۱۵۸۲  
 حسن خصال، حسن نام ای حکیم علیم ۱۲۹، ۱۱۷۳  
 حسن را نار تقاضا چه کندگر نکند ۱۱۳۲  
 حسن نام بود و پسندیده کار ۱۰۵۱  
 حصنی که گیتی بکسره، هستش نهان در جنبه ۱۲۷۹  
 حق بین نظری باید تاروی ترا بیند ۱۱۸۱  
 حکایت عدس و سفره خلیل الهی ۱۱۵۸  
 حلقه کعبه سرزلف تو گرنیست بر آن ۹۴۵  
 حنظل و زهرم فروریزد بکام ۱۰۸۲  
 حور نباشد ای پری چون توبه حسن و دلبری ۱۰۱۷  
 حیات جاودان بخشد به عاشق چشم و شهلاش ۹۱۵

### خ

- خاتم پیامبران فرموده است ۱۶۷۶  
 خاربردوشان صحرا گرد مسکینان کوی ۱۰۹۹  
 خازن میرمعظم راوی اشعار من ۱۱۲۷  
 خاصه خورشید آسمان صفا ۱۱۶۵  
 خاطر از غیر غم آزاده کن ۱۱۲۹  
 خاطرش خرم، دلش مسرور باد ۱۶۷۵  
 خال به کنج لب یکی طره مشکفام دو ۱۳۱۵

- خان جهان حاجی حسن، صدر زمین بدر زسن ۱۲۷۸  
 خجسته شبی گشت میلاد من ۱۰۵۱  
 خجسته طیب مسیحانفس ۱۰۳۱  
 خدا سفینه ما را مگر کشد به کنار ۱۵۱۰  
 خدایا گراین توبه نالایق است ۱۰۵۲  
 خد تو ارغوان وقدرت سرو، ای عجب ۹۴۴  
 خدست خلق است صراط سوی ۱۰۸۸  
 خدنک هجومن ایدون همی کند با تو ۱۰۷۹  
 خراب کرد فراق رخ تو بنیادم ۱۰۷۷  
 خردتن زد زپرسش، زد دم یالیت کز پاسخ ۱۲۸۳  
 خردش دیدم آنکه بزرگی دادت ۱۱۷۸  
 خرم آنروز کز این منزل ویران بروم ۱۱۶۳  
 خرم آن کس که در ایام گل و فصل بهار ۱۵۸۱  
 خرم از عشق نه تنها دل من شد وجدی ۹۷۱  
 خسته شیرین دل خسرو کنی ۱۵۱۲  
 خسرو «بیدل» به ملک فارس بیجان تابه کی ۱۰۹۹  
 خسرو عرش سریر و ملک چرخ سیر ۱۱۵۶  
 خسرو فیروز بخت ناصرالدین شاه ۱۰۱۶  
 خشکیده بادبال و پرش را که هیچگاه ۱۵۵۳ ح ۲  
 خشکیده بادبال و پرش که هیچگاه ۱۵۵۳  
 خصم تو بود روز و شبان راست چو جولاه ۱۰۶۲  
 خصوصاً وزیر وظائف که او ۱۵۰۳  
 خط چو «فگار» سرزند بر رخ همچو ماه او ۹۴۲  
 خط دلبر باز توحید ندیده کام قسمت ۱۰۲۱  
 خط سبزه به گرد لب سرزد ۹۷۳  
 خط و خال و سرو زلفت همگی راهزنند ۱۰۰۸  
 خلقی از آه و ناله ام در تعبند روز و شب ۱۰۱۳  
 خلیل نازت شد به شهرستان دل ۱۰۱۳  
 خمار از اوست در سرها ۹۴۵  
 خموش ای ناصح نامی چه سی خواهی ز بدنامی ۱۵۰۹  
 خنجر بکشیدی و نکشتی ۱۵۱۰  
 خنگش به کجا شیبه کشد بر در خوارزم ۱۰۶۱  
 خنگ فلک گرچه بس گسسته لگامست ۱۰۱۶  
 خواجه ارباب دولت، فیلسوف معرفت ۱۳۹۹  
 خواجه خواجگان توئی، بنده بندگان منم ۱۰۶۴

- خواجه در ابریشم و ما در گلیم ۱۱۵۷  
 خواستم جان به رهت داد زبس مختصر است ۱۰۰۸  
 خواهی ار عمر به باطل نرود عشق بورز ۱۰۳۱  
 خواهی از مردم ز تو گوید نکوهی ۱۰۷۶  
 خواهی اگر هلاک من نیست ز سرگ باک من ۱۰۱۸  
 خواهی که شوی کسی زهستی کم کن ۱۱۸۱  
 خود از دشتیم لیک اگر واقعی ۱۵۰۸  
 خودتارو بود خرقة سالوس را سزد ۱۵۵۴  
 خود صید اجل رسیده بایم ۱۵۱۰  
 خود کرا رتبه هم سنگی من در گهر است ۱۰۸۳  
 خور در رواق ازرق چون رونهد به زردی ۱۱۵۸  
 خورد فریب عمل زاهد و نمی داند ۱۴۴۷  
 خوش آمد دوشم از صحبت که خوردی باده و گفتمی ۱۵۰۹  
 خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم باز ۹۰۳ ح ۱  
 خوش است باده بهر حال و خوشتر است اکنون ۱۳۳۶  
 خوشا شیراز و وضع بيمثالش ۹۰۳ ح ۶  
 خوشا ملک بردع که اقصای وی ۴۰۴  
 خوش باش و زمان به کام یاران گذران ۱۱۷۱  
 خوش بودی آتش غم او گر نمی زدی ۱۳۱۵  
 خوش کرد یآوری فلکت روزداوری ۳۱۹، ۷۸  
 خوش گفت پیر عظم دوش ۱۱۷۴  
 خون گردد و از چشم چکد زهر ز خاقان ۱۰۶۲  
 خویش رفیق به بتکی ساده کن ۱۱۲۹  
 خیابان در خیابان سوبه سوبش ۱۲۳۱  
 خیر مقدم مرحبا ای طایر فرخنده دم ۳۱۴  
 خیزای تیزهوش کاتش عشق ۹۷۳  
 خیز که بلقیس گل، تخت سلیمان گرفت ۱۵۱۱  
 خیز و تماشا به لب جوی کن ۱۱۲۹

۵

- داده خیری به شرط هم جهدی ۱۲۳۴  
 داد «هشیاره» تو تا دامت ای دوست زدست ۱۱۳۲  
 دارای فریدون فرویوسف رخ و جم جاه ۱۵۶۹  
 دارای ملک جم که به گاه عطا وجود ۱۵۵۳  
 دارد این طشت زبان را نگاه ۲۶۴، ۷۴

- دارد سرتمیز و تمیزش نهشته فرق ۱۵۵۴  
 دارم چه غم که شناسد زیکدیگر ۱۵۵۴  
 داروی [درو] چشم تو «صفت» حکیم گفت ۱۵۱۵  
 داروی صبر شکیبائی نمی بخشد اثر ۱۳۹۵  
 داریم داستان نمایان بسی به پیش ۱۰۸۳  
 داری هوس که غیرمرا بی تو جان دهد ۱۳۱۵  
 داغ طاعت برجبین مهروماهت ۱۵۷  
 دانم که عشق او کشدم این عجب که باز ۱۳۱۵  
 دانی از کف کی نهم پیمانۀ پیمان دوست ۱۵۱۵  
 دانی چه کسانی که در دورتو جمعند ۱۵۶۹  
 داور بود هماره، غنور این سه روزه عمر ۹۵۷  
 دایه ابر به تزئین عروسان نبات ۱۲۸۶  
 دجله را اسمال رفتاری عجب مستانه بود ۴۷۵، ۶۹  
 در آمیخت گوئی به کیش تناسخ ۱۱۷۱  
 در آنجاسی کوه و صحرا بود ۱۵۰۴  
 در آن جای شبها به هنگام دی ۱۵۰۴  
 در آن ده داشتم چون پیر کنعان ۱۱۵۵  
 در آن شب که مردادمه در رسید ۱۵۰۳، ۸۴  
 در آن میان به من در خیال شکلی دید ۱۳۳۷  
 در اخبار شاهیان پیشینه هست ۲۴۷ ح ۳  
 درازا و پهنای چو درهم ز نیم ۱۵۰۵  
 درازی آن را چو دیدیم، بود ۱۵۰۵  
 در انگلند اهل ریاضی گرفته اند ۸۸۵، ۸۴  
 در او آب جاری ندیده است کس ۱۵۰۴  
 در او صل نشستن هر که فرمود ۱۱۵۵  
 در او نتوان ز تاریکی نشستن ۱۱۵۵  
 در ایام او روز مردم چو شام ۵۸۹  
 در این پنج ماهه بود چون بهشت ۱۵۰۴  
 در این ره خواه سلطان خواه درویش ۳۴۰  
 در این سرسال نو این رونق فرودین ۱۰۱۰  
 در این صباح سزده‌هی علی الصبوح ۹۵۷  
 در این صندل سرای آبنوسی ۹۶۷  
 در این ظلمت سرا نتوان به پاتاخت ۱۱۵۵  
 در این غایت بغایت دقتی دارم که بر باید ۱۲۸۵  
 در این لارجایی است پهن و دراز ۱۵۰۵



- در این نامه من مردگان را تمام ۱۵۷۲  
 در باغ روکه داغ نهی بردل سمن ۱۵۱۲  
 در پراهل نظر روی ترانیست نظیر ۱۰۹۱  
 در بر میر داوری عرض هر چه می کنی ۱۰۱۱  
 در بلاد ری یکی دیوانه بود ۱۲۷۵  
 در بهار و در تموز و در خزان ۱۵۲۷  
 در پشت وی آسمان نمودی ۱۶۲۸  
 در پیش مثال روی تو بنشستند ۱۱۶۸  
 در جلوه شوخی پری، اندر روش کبک دری ۱۴۲۷  
 در جنب علوهمت چرخ ۸۷۴ ح ۴  
 در جهرم از رای زرین افکند حصنی بس حصین ۱۲۷۸  
 در چشم من است و غایت از چشم من است ۱۴۴۰  
 در چنان بیستون هفتستون ۱۲۴۱  
 در چنان بی سکون هفت ستون ۱۳۰۸  
 در حدود ری یکی دیوانه بود ۱۵۲۷  
 در حق سر تراش این حمام ۱۲۴۵ ح ۲  
 در حلقه گل و گل خوش خواند خواجه حافظ ۸۰۹  
 درختش کنار و گز است و کهور ۱۵۰۵  
 درخت نارنج از خانه گوئیا شنگرف ۱۴۱۸  
 درختهای بارور چواشتران باربر ۱۴۳۱  
 در خورستی ما رطل و غم ساغر نیست ۱۰۹۰  
 در دایره وجود موجود علی است ۱۱۸۱  
 در دخود را چون کند بیدل نهران از مردمان ۱۰۹۹  
 در دلم بود که بی دوست نباشم لیکن ۱۱۶۲  
 در دور دارای زمین، در عهد خاقان زمان ۱۲۷۸  
 درد و غم و بند من درازی دارد ۷۴، ۲۶۴  
 در دولت و نعمت جهان هست زوال ۱۱۷۱  
 درد هر کس را چو می دانی و می بخشی دوا ۹۴۲  
 در دیده من طلعت او آینه و مهر ۱۰۶۲  
 در دیگ بلا بجوش صحبت ۱۵۱۰  
 در راه خدا تیغت صد ناحیه بدریده ۱۰۱۰  
 در راه خدا جوئی ترک دوجهان گفتمی ۱۰۱۰  
 در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم ۲۵۲، ۳۸۶  
 در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت ۱۱۶۳  
 در سرای مغان رفته بود و آب زده ۷۹، ۵۳۹

- در سینه دلم گم شده تهمت به که بندم ۱۱۸۰  
 در شهر سینه اردو روزی دو اقامت کرد ۸۲۱  
 در صلح به عشرت و مدارا کوشند ۱۱۴۵  
 در طلب هرسو کمند همتی افکنده ایم ۱۰۹۰  
 در طول هر درج بشود کاسته زمیل ۸۸۵  
 در عالم بی وفا دو دیدیم بسی ۱۱۶۹  
 در عرض ده تفاوت چندان نمی کند ۸۸۵  
 در عرض سیم «بخ» بود و «مع» به عرض نون ۸۸۵  
 در عوام الناس غوغا می شود ۱۰۷۶  
 در عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق ۷۸  
 در عین ثلث شصت و نه آری تو در حساب ۸۸۵  
 در فارس ابوالحسن مشیرالملک است ۱۲۱۸  
 در فقر بدیده ایم ما شاهی را ۱۱۶۰  
 در کعبه و دیر جمله رازوی به توست ۱۱۷۴  
 در کنج هجر تا کی هر شب ز آتش دل ۴۱۵  
 در کویت ایزدی را نبود بجز گدائی ۱۳۲۱  
 در گل مارنگ نموده است آن ۱۱۶۸  
 در مجلس خود کس ندهد راهم از افلاس ۱۵۷۰  
 در مجلس دهر سازمستی بسته است ۳۰۲  
 درم داد و آمد به شهر صطخر ۱۴۸  
 در مدح شاه دادگر ریزد ز طبعم نیشکر ۱۵۱۴  
 در مذهب هیچکس دوا نیست ۱۱۵۷  
 در معرکه دو کون فتح از عشق است ۱۱۴۵، ۱۱۷۳  
 در ملک تو حاجت ترازون بود هیچ ۱۰۶۲  
 در ملک جهان سایه الطاف عمیقش ۱۵۶۹  
 در موسم نوروز زبان شد همه بید ۱۱۹۵  
 در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد ۵۴، ۷۹، ۶۸  
 در وادی گرهی به حیرت مانده ۹۶۱  
 در هر گش مطرب به فن ۹۴۲  
 در هشتصد و شانزده ز هجرت ۹۴۳  
 در هم تنیده شاخ گل و یاس و ارغوان ۱۵۶۵  
 در هوای معرکه چون ابر و برقی در صفت ۱۱۵۷  
 در باب بهشت چمن و کوثر طوبی ۱۱۰۰  
 دریای اخضر فلک و کشتی هلال ۳۰۱، ۶۷۹، ۱۱۴۵  
 در بیخ آن جهاندار با اعتقاد ۳۲۹

- دروغ آن خداوند دیهیم و تاج ۳۲۹  
 دروغ آن شهنشاہ صاحبقران ۶۷، ۴۱۱  
 دروغ از محمد شه نامدار ۷۸۶  
 دریغاکه پژمرده شد ناگهان ۴۲۷  
 دریغ و سلطنت و تاج و تخت و نگین ۲۴۹  
 دریگتای بحر بیرنگی ۱۱۶۵  
 دری هست با آسمان هم نبرد ۳۲۲  
 دزد کالای امیر است او نه تنها دزد من ۱۱۲۷  
 دزدم اگر غریب بد چاره او بکردمی ۱۰۱۳  
 دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زن ۱۰۷۹  
 دست کوتاه مکن از ذیل ولایت صابر ۱۱۳۱  
 دستور خراسان شده گیر ۲۷۸  
 دستیم نمانده که به سر برنزنم ۹۷۳  
 دشمن آتش پرست بادپیما را بگو ۵۱۸، ۸۵۳  
 دشمن اوتا بدیده خنجر تیزش ۱۰۱۶  
 دشمن توست اگر دوست چه هجران چه وصال ۱۰۹۱  
 دشمن طاووس آمد پراو ۶۹۱  
 دشمنی و دوستی او به هر عقل ۱۰۱۶  
 دفتر عشق زهم ریخت «حجاب» آه که نیست ۹۵۵  
 دگر، بقیه ابدال شیخ اسین الدین ۹۶، ۱۱۴۶  
 دگر دان که هومان برد آن جوان ۱۵۸۴  
 دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف ۹۶، ۱۱۴۶، ۱۳۷۴  
 دگر قویم چو حاجی قوام دریادل ۹۶، ۱۱۴۶، ۱۳۷۴  
 دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین ۱۳۷۴  
 دگر مربی اسلام شیخ مجدی ۹۶، ۱۱۴۶  
 دلا تا کی به حیرانی نمائی ۹۴۷  
 دل بود چون کعبه و اصنام خواهش های او ۱۰۰۴  
 دلت را از دل «نعمت» خبر نیست ۱۴۰۱  
 دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی ۱۱۶۸  
 دل در خم زلفکان چون عنبر اوست ۱۵۸۲  
 دل را به روز وصلش یاد آورم شب و روز ۱۵۱۵  
 دل زدانش ها مصفا کن که گردد جای وحی ۱۰۰۱  
 دل ز کف رفت و نیامد بکفم دامن دوست ۹۱۷  
 دل ز کفم ربود و رفت از پی جای دیگری ۱۵۱۵  
 دل صیاد را کن با صفا رام ۱۰۵۸

- دل غمین به وصال بتی ز نوشاد است ۹۱۷  
 دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت ۸۹۸ ح ۱۱۶۳  
 دلم چو عشق زلیخا نشسته در خلوت ۱۱۷۴  
 دلم چو غنچه نهان خواست سال تعمیرش ۷۶  
 دلم را از وطن شوق جدایی ۱۱۵۵  
 دل سرد برنا (اردشیر) شد از ماه تیز ۱۴۳  
 دلیل دگر شخص لاری بگفت ۱۵۰۵  
 دما میل من چون بواسیر شد ۱۰۵۲  
 دم روح القدس شد با دو گلبن ۹۳۸  
 دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد ۱۱۶۳  
 دنیا که در او ثبات کم می‌بینم ۳۵۴  
 دو چشم از بلور است و دندان ز سنگ ۱۰۵۲  
 دو چشم او بود آهو ولی به گاه نظر ۱۴۴۶  
 دور از تو نگارا فرح و سوز نمانده ۹۴۱  
 دور افکنم این خرقة را از کف دهم این سبحة را ۱۰۷۷  
 دو روزم غذا گر بود سرد و تر ۱۰۵۲  
 دوری تو کرده است بیمار مرا ۱۱۷۵  
 دوست جای دیگر و من مانده‌ام در کوی دوست ۱۵۱۵  
 دوستی تا با تو ای لعبت خندان کردم ۱۰۲۵  
 دوش این نکته چه خوش سروشم در گوش ۱۰۳۱  
 دوش شراب خورده‌ام از کف سیم ساعدی ۱۰۱۳  
 دوش گفتم با خودم امروز کیست ۱۰۸۲  
 دو عالم بر سر دریای دلها همچو خس پویان ۹۴۷  
 دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من ۱۱۷۱  
 دو کف و مفاصل ز سر تا پی ۱۰۵۲  
 دولتش پاینده یارب باد کز انعام او ۱۰۹۰  
 دولت وصل تو و رحمت مسکین هیبات ۱۰۲۳  
 دو ماه دگر جای خشکی نبود ۱۵۰۴  
 دو تام گرامی به خود داده‌ای ۱۰۵۲  
 دیار یار مردم را مقید می‌کند لیکن ۱۱۶۳  
 دی بگفت آن شوخ دارم چند شکل ده جواب ۱۰۷۷  
 دید که پسر از سر دانشوری ۱۰۸۸  
 دیدم به خواب خوش که به من ۱۱۷۵  
 دیدم سیاه روی عروسان سبزموی ۱۲۳۷  
 دیدم که دل است مبدأ هر فیضی ۱۱۶۶

- دیده سبکور نفس اگر ز چه طبع ۹۹۵  
 دیده نظرباز تو بیجا نشد ۱۵۱۲  
 دیدی آن تهقه کبک خواهان «حافظ» ۱۱۶۲  
 دیدی که چه کرد اشرف خر ۳۰۶  
 دیدی که خون ناحق پروانه شمع را ۵۸۷  
 دیوساری چند در ملک تو عامل گشته اند ۱۰۹۹

۵

ذروه کیوان حریم بارگاہت ۱۵۷۰

۶

- راحت هستی و رنج نیستی ۱۵۲۸، ۱۲۷۵  
 راستی خاتم فیروزه بواسحتی ۷۸، ۳۰۴، ۱۱۶۲  
 راستی شکوه زاہروی تو از کج فہمی است ۱۴۰۳  
 راستی گوئی سرورم کہ بہ بہستان کمال ۱۰۷۹  
 راستی ہم گر دروغ آسا شود ۱۰۷۶  
 راضی نشدم کہ با کسی شرح دہم ۹۴۲  
 راوی شعر من است اما چو نیک بنگری ۱۱۲۷  
 راہ دہان بہ دست نہ تنها کہ گم شدی ۹۶۲  
 رایت فراز و تیغ زن، مرحب کش حارث فکن ۱۵۱۴  
 ربقہ آفاق اندر قید باست ۱۵۷۰  
 رخنہ گر ملک سرافکنندہ بہ ۳۹۵  
 رسد چو تیر قضای خدا پناہی نیست ۹۴۴  
 رسم عدالت چو کرد زندہ بہ تاریخ او ۷۱  
 رسم ما مہر [و] وفا شیوہ خوبان کین است ۱۱۳۲  
 رسید از تابش خورشید جم برکان اخشیجان ۱۲۸۵  
 رسید این مشعل رخشان و شد افسردہ صد مشعل ۹۴۶  
 رسیدم در دہی کز خوش ہوائی ۱۱۵۵  
 رشتہ زلف تو و سوزن مژگان خواہم ۱۰۲۲  
 رشتہ لاک معرفت مائیم ۱۱۵۸  
 رشعہ مہرش بہ کام دوستان ۱۰۸۲  
 رشکم کشد ہرجا کہ او در محفل ساغر زند ۱۱۶۰  
 رفتی ز جہان ای تو جہان بین ہمہ را ۹۹۳ ح ۳  
 رقم زد صباہی ز ایوان شاہ ۶۱۵ ح ۳  
 رندی بہ راہ عشق سبکبار می رود ۱۱۵۹  
 رنگ خود رنگ است چہ گلگونہ و چہ نیلگون ۱۰۰۴

- رنگ هر گنبدی ستاره‌شناس ۱۲۴۱، ۱۳۵۸  
 روانش زیزدان فروزنده باد ۱۵۸۳  
 روان کن به همراه سهراب زود ۱۵۸۴  
 روان گشت سهراب یل سوشان ۱۵۸۴  
 روان گشت هومان به فرمان شه ۱۵۸۴  
 روایح سختم فی‌المثل در این صحرا ۱۳۳۷  
 رو به پنجه نهاد عمر، ای وای ۹۳۸  
 رو به چمن کن که پیش رأی خردمند ۱۰۱۶  
 روز ظلم ناکسان تا چند باشد آشکار ۱۰۹۹  
 روزگار من دل داده پریشان نشدی ۹۶۱  
 روز شب است نام تو ورد زبانم ای صنم ۱۰۶۴  
 روز و شب را به کف اهل هنر نیست ۱۰۸۳  
 روز و شب را کنج غم از جور او ۱۰۸۲  
 روزه‌داری و قناعت هوسم هست ولی ۱۱۵۸  
 روزی که ز تدبیر تو در خطه خوارزم ۱۰۶۱  
 «روشن» از یاران جدا و زنده‌ام ۹۴۵  
 روزه عشرت است و بیضه لهو ۱۲۲۸  
 روزه گاهی چو صد نگار در او ۱۲۳۶  
 «رونیز» چه «رونیز» ارم خانه فاش ۱۵۰۹  
 روی از این سوی به آن سوی کن ۱۱۲۹  
 رویت به نیم جلوه در عشق باز کرد ۱۰۷۹  
 رویش که روشن است رخ مهر و ماه از او ۱۰۱۹  
 روی نکو بدین خوشی سوی چنین به دلکشی ۱۰۱۱  
 روی و بوی یار من گوئی گل جوری است آن ۱۴۱۸  
 ره نژد عرض صافیات جیادش ۹۹۵  
 ریا همین بر عشاق نیست ورنه قییه ۱۰۸۳  
 ریسمان محکم و آویخته ۱۰۸۸  
 ریشه‌ها باید کشید از خاک آنکه بذر کشت ۱۰۰۴

## ز

- ز آبش رشک برده، آب حیوان ۱۲۳۳  
 ز آب و سبزه، سنبل رفته در تاب ۱۲۶۶  
 ز آتش باده برافروز چراغ دل ما ۱۰۲۲  
 ز آتش خیزد و خیزد همی از طبع او آتش ۱۴۲۰  
 ز آذربه تا به اردی بهشت ۱۵۰۴

- ز آسمان طمع بهر گستری می کند ۱۵۱۰  
 ز آمد شدن بیهده خود را پی کن ۱۴۳۸  
 ز آن رو پس از اتمام او فرمود «گلشن»، نام او ۱۳۷۹  
 ز آن روز که بر خلق در عدل تو شد باز ۱۰۶۲  
 ز آن سر زلف پرشکن فتنه جان مرد و زن ۱۰۱۹  
 ز آنکه از مدح و هجو هر چه بود ۱۱۳۰  
 ز آنکه کسی با خدا شریک نسازد ۹۹۵  
 ز آنکه که مرا با تو سر عجز و نیاز است ۹۴۱  
 ز آن لب شیرین مرا شوری به جان افکنده‌ای ۹۵۷  
 ز احوال برادرم به تحقیق ۷۷۴، ۷۷۳، ۱۰۳، ۲۶۹  
 ز اختیارت نیست بیرون ۱۵۷۰  
 زاد ز هجر و صبر و غم، وصل مراد خرمی ۹۵۵  
 زاری من صیقل مرآت تو ۱۵۱۳  
 زان پیمبر بو ترا بش داد در گیتی لقب ۱۰۰۴  
 ز اندام من زور بگریخته ۱۰۵۲  
 ز اندام من گردش هور و ماه ۱۰۵۱  
 زاو بلندی بلند و پستی پست ۱۱۶۵  
 ز برج خلافت شهی رخ نمود ۳۸۱  
 ز بس تعداد لشکر بیکران بود ۵۴۶  
 ز بسکه زمزمه سار خیزد از هاسون ۱۳۸۷  
 ز بس گل‌های گوناگون، چمن چون صحف انگلیون ۱۴۱۶  
 ز بس گنجور جودش بذل سیم و سام و گوهر کرد ۱۴۴۸  
 ز بس لاله زبس نسرین، دمن رنگین چمن مشکین ۱۴۱۶  
 ز بیدادی که جفدان راست در ایوان نوشروان ۱۲۸۳  
 ز بیم دشمنیم ای رقیب فارغ باش ۱۱۷۷  
 ز پر مایه چیزی که بد دلپذیر ۱۵۳  
 ز تشویش رهائی رسته‌اش کن ۱۰۵۸  
 ز تنهایی دریدم جامه بر تن ۱۱۵۵  
 ز جور کردی با من آنچه خواست دلت ۱۴۴۷  
 ز حد بیستون تا طاق گرا ۶۹۳ ح ۵  
 ز خردادمه تا سر مهرماه ۱۵۰۴  
 ز خرگاه دیبا و از تخت زر ۱۵۸۴  
 ز خوی بد آید همه بدتری ۳۰۷  
 زد ابری از دل دریا چو گردون خیمه بر دنیا ۱۴۲۰  
 زدانشوران دانش آموختیم ۱۰۵۱

- ز درد پسر ویسه جنگجوی ۱۴۰  
 زدست چشم تو آسوده زینهار برد ۹۸۰  
 زدعای میر فرهاد خموش کی نشینم ۱۰۲۱  
 زد دل بریان و از خون باده دارم عیش پنهان بین ۹۵۵  
 زد دنیا شاه دین پرورش و والا ولیعهدش ۱۴۴۸  
 زرد است و سپید است و سپیدش فزون است ۱۳۰۷  
 زرقار اختر در این چرخ پیر ۱۵۰۴  
 زرقن به ایران ندارم گریز ۱۵۸۳  
 زرکن آباد ما صد لوحش الله ۱۱۱۲، ۲۱۸، ۹۰۳  
 زروزن بس نشسته روی آن گرد ۱۱۵۵  
 زلال عمر بخت قدیمی به تشنگان ده ۱۰۱۳  
 ز زیر بار امانت به در شدند حریفان ۱۵۱۰  
 زسگان آستان تو گرفتم استخوانی ۱۰۱۳  
 ز شیر رایتش از بیم حمله شیر فلک ۱۳۳۷  
 ز طبع انوری این بیت شاهد است مرا ۱۳۳۷  
 ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است ۱۲۰۱  
 ز عیسی ره یکی جویم که بر چرخ است خرگاهش ۱۴۲۳  
 ز فرمان او چون نبودم گریز ۱۵۸۳  
 ز فریاد سگت شبها مرا خون در جگر باشد ۱۴۴۶  
 ز فلک فرشته آید که به تو تهنیت بگوید ۱۰۱۳  
 ز قحط سنگ پا باید در آن طاق ۱۱۵۵  
 ز کار گذشته به پوزش گرای ۱۴۶  
 ز کست نشان چه جویم که تو در میان جانی ۱۰۱۳  
 ز کوه اندر آید یکی باد سخت ۱۴۷۳  
 ز گفت دلنشین با آنکه دارم چون که کمان قامت ۹۵۵  
 ز گل میانه باغ و زلاله دامن باغ ۱۲۲۷  
 ز گیتی کنی گم تو کاوس را ۱۵۸۵  
 ز لاله هر دمن اوست کوهی از یاقوت ۱۳۸۷  
 زلزله در طاق سکوبا فقد ۱۵۱۳  
 زلف برافکن که شام هجر سر آید ۱۰۹۰  
 زلف تو بهر مرغ دل دام فکنده از دوسوی ۱۰۶۴  
 زلف دلدار مرا خاصیت پر هماست ۱۰۷۷  
 زلف و کاکل سنبل گلزار طور ۱۲۴۹  
 زلفین تو چون تیره شب و روی تو خورشید ۱۴۴۶  
 ز مادر چون نام پدر را شنید ۱۵۸۴



- زمان از کیست پابرجای با این دست‌افشانی ۱۲۸۳  
 زمانی گوش و جان بگشا که در تسبیح حق یابی ۱۲۸۵  
 ز مردم دلیلی نمودار شد ۱۵۰۵  
 ز منجنیق فلک سنگ ۱۱۷۴  
 زمن فارسنامه که شد یادگار ۱۲۳۷  
 زمیر قافله گاهی تغافل شرط است ۱۱۷۵  
 زمینش در نقاب گل نهفته ۱۲۵۵  
 زمین محراب داودست از بس سبزه پنداری ۱۲۴۶  
 زمین نطق شقایق پوش گشته ۱۲۹۹  
 ز نام پدر گر نسازی خوشم ۱۵۸۴  
 زنگی ز حور و حور ز زنگی نیافتی ۹۶۲  
 ز نند طعنه که اندر جهان که پنهانت نیست ۱۱۲۹  
 ز وصل روی تو ای رشک لعبت نوشاد ۹۸۰  
 ز ویرانیش گفتگوها کنند ۱۵۰۳  
 ز هجر تلخ تر آبی نداشت جام سپهر ۱۴۴۵  
 ز هجرت نبوی رفت هفتصد و چل و چار ۱۰۶، ۲۹۸  
 ز هجرت هزار و دوصد، رفته بود ۳۰، ۱۰۵۱  
 ز هر پشته و دشت رودی روان ۱۵۰۳  
 ز هر پیشه‌ای کارگر خواستند ۱۳۱۱  
 ز هر سو در چاره را بسته‌ام ۱۰۵۲  
 ز هر شاخی شکفته نوبهاری ۱۲۹۹  
 ز هر کار، دانش شدم اختیار ۱۰۵۱  
 ز هر گوشه‌ای لاله و ضیمران ۱۵۰۴  
 ز هر نهال برومندش آشکار ترنج ۱۳۸۷  
 زهی رزاق انس و جان، خهی خلاق جان بگشا ۹۴۵  
 زهی ستوده حکیمی که بوعلی‌سینا ۱۱۷۳  
 زیاد چشم او در چشم خلق از لاغری شخصم ۹۵۴  
 زیرا که زا بر، دجله در تحت رجاست ۱۳۹۹  
 زیر گل و ارغوان، گفته «صحبت» بخوان ۱۵۱۱  
 ز یک خاک رویند جدوار و بیش ۶۷۱  
 زین دار فنا به چارشنبه ۱۱۳۹  
 زین شش در بی ثبات فانی ۶۷، ۴۱۱  
 زینهار ای آزیرون شو از گیتی ۱۵۷۱

س

- ساربانا بهشتاب از چه بری محمل را ۱۱۲۹  
 سازکن مردانه‌ای مطرب نوای انقلاب ۱۳۹۵  
 ساغر بلور، پر از باده کن ۱۱۲۹  
 «ساغر» ترا چه شکوه ز طغیان ۱۰۸۳  
 «ساغر» غم هجر یار بهر من و توست ۱۰۸۴  
 ساقیا خیز و ببیمای شراب تا کی ۱۰۲۲  
 ساقی از این شیشه منصوردم ۱۱۵۷  
 ساقی از باده عشقم قدحی چند بیار ۹۷۱  
 ساقی چه دور آورد آن جام جمی را ۱۰۲۵  
 ساقی ماهرو به کف، ساغر لعل قام دو ۱۰۶۳  
 ساقی می پاک ده که پاکم ببرد ۱۰۷۹  
 ساقی می ده که وقت جشن سه عید است ۱۰۱۹  
 سال تاریخ دل طلب می کرد ۱۷۵ ۴۲۸  
 سال تاریخ وفاتش خواستم ۱۳۹۹  
 سال تاریخ هشتصدوسی بود ۳۳۷  
 سال فوتش از مطلع باز گفت شوریده ۱۰۲۳  
 سال فوتش ز خرد پرسیدم ۱۱۵۷  
 سال کهن رفت و روزگار کهن رفت ۱۰۱۶  
 سایه‌ای بر ما اگر سلطان بیندازد می ۱۰۹۰  
 سایه عشق ار به کلیسا فتد ۱۵۱۳  
 سبزه آزرده رنگار است ۱۲۳۵  
 سبزه به تلخی نفسی ۱۱۶۶  
 سپاهی ز اصطخر بی بر ببرد ۱۴۷  
 سپرد آن زمان تخت شاهی بدوی ۱۴۱  
 سپس چون سه شب [ترسومتر] آرمید ۱۵۰۳  
 سپهبد سوی پارس بنهاد روی ۱۴۱  
 سپه برگرفت از لب آبگیر ۱۵۰  
 سپه پیش حاکم هزیمت بداست ۴۶۴  
 سپهدار (بهرام چوبین) آمد ز پرده‌سرای ۱۴۶  
 سپهرش تخت و مهرش تاج و دهرش ملک و جیش انجم ۹۴۶  
 سپه رفت تا «فره‌اردشیر» ۱۵۳  
 ستانی همی زندگانی ز مردم ۶۶۶  
 ستایش کنم ایزد پاک را ۲۳۴

- ستردم از ورق فلسفی به گزلك عشق ۱۰۱۱  
 ستیزه به جائی رساند سخن ۱۳۰۰  
 محرمی باید که پیغامی برد ۷۲۴  
 سخن از خلدو کوثر تا کی شیخ ۱۰۸۳  
 سخن کز وحی یعنی از سروش جام جم خیزد ۱۲۸۴  
 سراسر ناف آهو، بیدمشکش ۱۲۶۶  
 سران ملک پیراهن دریدند ۳۲۹  
 سربلندی، خاکساری باهنرور کردن است ۱۳۹۴  
 سربنهم به پای تو ۹۸۹  
 سربه سر در فارسنامه گفتمی ۱۶۷۵  
 سرتبه افکنده من از غم خموش ۵۱۲  
 سرخی گل به سبز میدانی ۱۲۳۴  
 سردرخطر است نیست بازی کاری ۲۸۳، ۶۶  
 سرشتش شد از زشتکاران جدا ۱۵۰۴  
 سرشک سرخ و رخ زردوناله دل پردرد ۱۵۱۰  
 سرکوی تو بهشت است و به تحقیق توحور ۱۰۲۵  
 سر می نهم به خارسیلان به جای پای ۱۱۰۰ ح ۱  
 سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن ۶۷۹  
 سروش دوش به گوش دلم چنین می گفت ۹۲۰  
 سرو کز سایه بادبان زده ۱۲۳۶  
 سروی به قدگلی به رخ و نرگسی به چشم ۱۵۱۲  
 سرهفته را کرد آهنگری ۱۵۶، ۱۴۲  
 سزاوار لشکر کشی هر چه هست ۱۵۸۴  
 سزد به عهد تو در مهد راحت ارغنونم ۱۰۷۷  
 سزد که از همه دلیران ستانی باج ۵۱۴، ۹۵، ۶۹، ۶۹  
 سزد که موش پلنگی کند به شادی از آن که ۱۰۷۷  
 سطح هامون از ریاحین همچو سقف آسمان ۱۵۶۶  
 سعادت به بخشایش داوراست ۳۰۱، ۶۷  
 سعدی اگر عاشقی کنی ۱۱۷  
 سعدیا مردنکونام نمیرد هرگز ۲۲۳، ۷۷  
 سفر گزیدی و کردی بهانه حب وطن ۱۰۸۷  
 سقی الله بزمگامی، که خندد جام و ناله، نی ۱۵۰۹  
 سکندر پیامد به اصطخر پارس ۱۴۷  
 سکه برزد کرد نام سلطنت را در جهان ۵۳۸  
 سگ پاسبان کویت چو برهنه پای دیدم ۱۰۱۳